

تبیین و تشریح حقیقت انسان به عنوان یکی از پیش فرض‌های اصلی روان‌شناسی با تأکید بر مفهوم «حی متأله» بر اساس نظریه «تفسیر انسان به انسان» آیت الله جوادی آملی

محمد علیان

دانش آموخته کارشناسی ارشد دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول). ایران. اصفهان.

mo.aliyan@gmail.com

فرزانه نوری

دانش آموخته کارشناسی ارشد دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی دانشگاه اصفهان. ایران. اصفهان.

noorifarzaneh85@gmail.com

چکیده

هدف از پژوهش و نوشتار حاضر تبیین و تشریح حقیقت انسان به عنوان موضوع اصلی روان‌شناسی با تأکید بر مفهوم «حی متأله» بر اساس نظریه «تفسیر انسان به انسان» جوادی آملی بود. در این پژوهش و نگارش از روش تحقیق کیفی و کتابخانه‌ای برای رجوع به منابع غنی و اصیل اسلامی و روان‌شناختی استفاده شد. موضوع انسان و ارائه یک تعریف جامع، صحیح و پایدار از حقیقت انسان از ابتدا مدنظر تمامی متفکران و محققان علوم انسانی بوده است. مکاتب مختلف روان‌شناسی بر اساس تعریف خود از انسان به مطالعه رفتار و فرایندهای ذهنی او می‌پردازند؛ از این رو، در روان‌شناسی یک تعریف جامع و کامل از انسان وجود ندارد و بعضاً تعاریفی با نگاه بدبینانه به انسان و در سطوح مادی ارائه می‌شود. برای ارائه یک تعریف جامع، صحیح و پایدار از انسان باید به شناخت «حدّ تام» انسان پرداخت. بر اساس نتایج به دست آمده از پژوهش حاضر، انسان به عنوان «حی متأله» تعریف می‌شود. این مفهوم در حین اینکه به تعریف جنس انسان (حی) می‌پردازد، فصل‌الفصول انسان (متأله) را نیز معرفی می‌کند. بر همین اساس انسان برای نیل به فصل‌الفصول خود دارای چهار مرتبه و سه ساختار وجودی اساسی است. نتایج به دست آمده از این پژوهش نشان می‌دهد که مفهوم «حی متأله» به عنوان اساسی‌ترین رکن نظریه «تفسیر انسان به انسان» جوادی

آملی، موجبات ارائه یک تعریف جامع، پایدار و صحیح را براساس تکیه بر معارف قرآنی فراهم می‌آورد.
کلیدواژگان: انسان، حی، متأله، تفسیر انسان به انسان.

مقدمه

امروزه روان‌شناسی جایگاه ویژه‌ای در عرصه‌های مختلف علمی، پژوهشی، اجرایی و... در نقاط مختلف جهان به خود اختصاص داده است. بر همین اساس، امروزه کمتر موضوعی را در زمینه علوم انسانی می‌توانیم مشاهده کنیم که نسبتی با روان‌شناسی نداشته باشد یا از نگاه روان‌شناسی قابل بررسی نباشد.

روان‌شناسی عبارت است از بررسی علمی رفتار و فرایندهای ذهنی (اتکینسون و همکاران، ۱۳۸۸: ص ۴۲). با کمی دقت و بررسی عمیق‌تر این تعریف می‌توان این‌گونه بیان کرد که موضوع اصلی روان‌شناسی بررسی رفتار و فرایندهای ذهنی است. این بررسی می‌تواند در دو حیطه مورد مطالعه قرار گیرد: انسان و حیوان. اگر بخواهیم روان‌شناسی را در حیطه مطالعات مربوط به انسان مطالعه کنیم، مؤلفه‌ای که به مطالعات ما در این زمینه جهت خواهد داد موضوع و مفهومی به نام «انسان» است.

مکاتب مختلف روان‌شناسی براساس دیدگاه‌های خود هرکدام تعریف خاصی از انسان ارائه داده‌اند و براساس همین تعاریف ماهیت انسان را مشخص کرده و به مطالعه رفتار و فرایندهای ذهنی انسان براساس دیدگاه خود پرداخته‌اند. رویکردهای روان‌شناختی معاصر که شامل رویکردهای زیست‌شناختی، رفتاری، روان‌تحلیل‌گری، شناختی و پدیدارشناختی هستند، هرکدام تعریف خاصی از انسان ارائه می‌دهند. در رویکرد زیست‌شناختی تمرکز بر روی ساختارهای زیستی بدن انسان است، به‌گونه‌ای که این رویکرد در پی شناخت فرایندهای زیستی-عصبی زیربنای رفتار و فرایندهای ذهنی است. رویکرد رفتاری بیشتر با محرک‌ها و پاسخ‌های قابل مشاهده سروکار دارد. رویکرد شناختی که تا حدودی واکنشی در برابر محدودیت‌های رویکردهای رفتارگرایی نیز است، تمرکز خود را بر روی بررسی فرایندهای ذهنی قرار داده است. رویکرد روانکاوی بخش عمده رفتار آدمی را ناشی از فرایندهای ناهشیار می‌داند و ریشه رفتار انسان را یک غریزه فطری معرفی می‌کند. رویکرد پدیدارشناختی به نحوه درک، فهم و تفسیر انسان از مسائل اجتماعی توجه خاصی دارد و براساس یک نگاه انسان‌گرایانه رویکردهای رفتاری و روانکاوی را رد می‌کند (اتکینسون و همکاران، ۱۳۸۸: صص ۴۸-۵۱).

با یک بررسی اجمالی در مکاتب مختلف روان‌شناسی پریشی اساسی ذهن انسان را درگیر می‌کند که کدام‌یک از این رویکردها، رویکرد اصلی و قابل اعتماد برای شناخت ماهیت انسان و بررسی رفتار و فرایندهای ذهنی او هستند. نکته قابل توجه دیگر آنجا است که بنیان‌گذاران این مکاتب و پیروان آنها نگاه‌های بسیار متنوع و متکثری درباره حقیقت انسان دارند. زیگموند فروید^۱ به‌عنوان بنیان‌گذار مکتب روانکاوی انسان را به‌عنوان «حیوان غیرقابل اعتماد» معرفی می‌کند (عباسی، ۱۳۹۱) و ادوارد برنایز^۲، خواهرزاده فروید، به‌عنوان مؤسس رشته روابط عمومی، بر اساس پذیرش نگاه فروید، انسان را «حیوان خطرناک» معرفی می‌کند (همان). ابراهام مزلو^۳ به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین روان‌شناسان مکتب پدیدارشناختی و با نگاهی انسان‌گرایانه نظریه خود را برای یک نظام اقتصادی بر اساس درخواست دولت آمریکا در دهه ۱۹۷۰، جهت خروج از وضعیت رکود اقتصادی با یک نگاه مادی‌گرایانه ارائه می‌دهد و نگاه به انسان را در حوزه مادی‌گرایی متوقف می‌کند (همان). حتی اگر از نگاه جامعه‌شناسان نیز به این موضوع پردازیم، جدیدترین نظریه در این حوزه مربوط به جامعه‌شناس برجسته معاصر به نام ژان فرانسوا دورتیه^۴ است. او انسان را به‌عنوان «حیوان ناشناخته» معرفی می‌کند (همان).

بر اساس مطالبی که مطرح شد و با یک بررسی اجمالی و اندکی تأمل، مشخص می‌شود که مکاتب روان‌شناسی معاصر برای شناخت «انسان» یک دستگاه فکری و مبنایی مشخصی نداشته و بر همین اساس هرکدام تعریف خود را از «انسان» ارائه می‌دهند. نکته قابل توجه این است که چگونه از یک حقیقت واحد برداشت‌های مختلفی ارائه می‌شود؟ آیا این موضوع که از حقیقت واحدی به نام «انسان» برداشت‌های مختلفی ارائه می‌شود، مصداق بارز تعدد قرائت‌ها از یک متن و رجوع به هرمنوتیک فلسفی نیست؟ (حسین‌زاده، ۱۳۹۰: ص ۱۲۹). این سؤالات و چنین سؤالاتی، اندکی انسان را به تأمل می‌کشاند که آیا واقعاً امکان شناخت انسان به‌صورت متقن، جامع و پایدار وجود ندارد؟ اشکال دیدگاه‌های فعلی آن است که سبب شده‌اند انسان بیش از آنکه برخوردار از حقیقت باشد، برخوردار از خود داشته باشد، برخوردار از غایبانه با خود دارد (طاهرزاده، ۱۳۹۰: ص ۱۸). بر اساس مطالبی که مطرح شد، کاملاً مشخص است که پرداختن به موضوعی به نام «انسان»

1. Sigmund Freud
2. Edward Louis James Bernays
3. Abraham Harold Maslow
4. Jean-Francois Dortier

و ارائه یک تعریف مشخص و پایدار از «حقیقت انسان» از همان ابتدا در تمامی حوزه‌های علوم انسانی و به‌ویژه روان‌شناسی امری بدیهی، لازم و ضروری بوده است. از طرفی، نبود یک تعریف مشخص و ارائه تعاریفی تک‌بعدی و بعضاً ناصحیح از حقیقت انسان موجبات ارائه نظریاتی را در روان‌شناسی فراهم آورده که امروزه توانایی پاسخ‌گویی به سؤالات بدیهی و اساسی جامعه انسانی را به‌صورت کامل و جامع نداشته و دارای نواقص زیادی هستند. بر همین اساس نوشته حاضر در راستای پاسخ‌گویی به چند سؤال اساسی برآمده است:

۱. مراتب شناخت بر چه اساسی قابل تبیین است؟
۲. آیا امکان شناخت جامع و صحیح «انسان» وجود دارد؟
۳. برای شناخت انسان و ارائه یک تعریف صحیح و درست از «حقیقت انسان» ملاک و مبنای چه باید باشد؟

پاسخ به سه سؤال ذکر شده ضرورت منطقی، علمی و جریان‌ساز در عرصه تحول علوم انسانی و به‌صورت خاص در عرصه روان‌شناسی است؛ چراکه همان‌طور که از تعریف این رشته برمی‌آید، هدف اصلی آن مطالعه رفتاری و فرایندهای ذهنی انسان است و اگر ابتدا تعریف درستی از «حقیقت انسان» ارائه نشود پرداختن به دو مؤلفه رفتار و فرایندهای ذهنی سرانجام مناسبی نخواهد داشت. در این نوشتار براساس نظریه «تفسیر انسان به انسان» جوادی آملی و با تأکید بر مفهوم «حی متأله» به سه سؤال یادشده پاسخ و در پایان تعریف جامعی از انسان ارائه خواهد شد.

مراتب شناخت

برای کسب شناخت درباره هر موضوعی مراتبی (انواعی) وجود دارد. در بحث «معرف» آمده است که از پنج راه می‌توان شیء را شناخت: حد تام، حد ناقص، رسم تام، رسم ناقص، تمثیل (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ص ۱۳۵). حد تام بررسی ذاتیات خود شیء و بهترین راه شناخت انسان است و تمثیل از همه ضعیف‌تر است (همان: ص ۱۳۶). بر این اساس می‌توان این مراتب را این‌گونه تشریح کرد:

۱. تمثیل: شناخت انسان براساس مثال و تشبیه آن به دیگر موجودات است، مثلاً اینکه می‌گویند انسان مانند حیوان است یعنی زنده است، تغذیه و خوراک دارد، نفس می‌کشد یا اینکه می‌گویند انسان مانند جمادات متشکل از ماده است و مانند گیاهان دارای رشد و نمو است. تمثیل برای کسی که به ذاتیات و لوازم ذاتی دسترسی ندارد، شیء را در حد تشبیه و تقریب ذهنی تبیین می‌کند (همان، ۱۳۸۹: ص ۱۳۵).

۲. **رسم ناقص:** شناخت و معرفی انسان براساس ویژگی‌های جسمانی و مادی اما به‌صورت ناقص است، مثلاً بررسی ابعاد مادی و بدنی انسان به‌صورت کلی (اندام‌های بدنی، وظایف آنها و...).

۳. **رسم تام:** شناخت و معرفی انسان براساس ویژگی‌های جسمانی و مادی به‌صورت کلی و جزئی و بررسی ابعاد مادی و بدنی انسان به‌صورت کامل است (از معرفی بنیادی‌ترین سلول‌ها تا اندام و وظایف آن).

۴. **حد ناقص:** شناخت و معرفی انسان براساس ابعاد غیر مادی است که به ذاتیات انسان می‌پردازد، اما نه به‌صورت کامل و دقیق.

۵. **حد تام:** بالاترین مرتبه از راه‌های شناخت انسان است که به بررسی ذاتیات خود انسان می‌پردازد و به اصل و حقیقت آن اشاره کرده، به‌گونه‌ای که با تسلط بر این مرتبه از شناخت انسان، انواع دیگر شناخت انسان نیز تسهیل شده و به‌راحتی صورت می‌گیرد.

جوادی آملی بعد از تشریح راه‌های شناخت انسان، به بیان این نکته می‌پردازد که برای دستیابی به «حد تام» جهت شناخت انسان و ارائه یک تعریف مناسب از حقیقت انسان باید به قرآن و معارف قرآنی به‌عنوان مبنایی اساسی و پایدار رجوع کرد و در همین راستا می‌فرماید:

«هریک از راه‌های پنجگانه شناخت تصویری را با روش‌های مختلف قرآنی، عقلی و شهودی می‌توان پیمود. برای تعریف و تصور انسان، نیز همانند سایر اشیا پنج راه وجود دارد که بهترین آنها تعریف انسان به حد تام او است و همان‌گونه که گفته شد، معارف قرآنی بهترین تحدید تام انسان است» (همان: ص ۱۳۶).

دلایل رجوع به قرآن کریم برای دستیابی به حد تام در شناخت انسان

قرآن کریم چون به ذات و اصل وجود انسان می‌پردازد؛ بنابراین، بالاترین مرتبه شناخت انسان را دارد و دلایل خود را این‌گونه بیان می‌کند:

۱. قرآن کریم خود مدعی این است که مبین و آگاه‌کننده هر چیزی است (همان: ص ۱۳۶).
۲. تحریر، تفسیر و تبیین قرآن کریم درباره اشیا با تازگی همراه است و تنها تأیید نیست.^۲ مقصود از نوآوری، تنها تقدم زمانی تبیین معارف نیست که شاید بشر در درازمدت کشف

۱. «... تَبَيَّنَّا لِكُلِّ شَيْءٍ» (نحل: ۸۹).

۲. «... يَعْلَمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ...» (بقره: ۱۵۱): «به شما، کتاب و حکمت بیاموزد و آنچه را نمی‌دانستید، به شما یاد دهد».

کند، بلکه تعلیم مطالبی است که هرگز در قلمرو قدرت بشر تا دامنه معاد قرار نمی‌گیرد (همان: ص ۱۳۷). یکی از ویژگی‌های دلیل و تبیین خوب بهره‌مندی از طراوت و تازگی و حفظ آن است. همچنین، یک تبیین و دلیل مناسب باید تأیید کافی نیز داشته باشد.

۳. قرآن به‌عنوان کتاب راهنمای زندگی انسان باید بتواند حقیقت انسان را تبیین کرده تا زمینه‌های تکمیل و تربیت او را به‌صورت کامل بیان کند. عدم تبیین درست انسان مانند آن است که ما وسیله موردنیاز خود را تهیه کنیم، اما به‌دلیل عدم تبیین درست آن برای ما و عدم شناخت کافی از آن نتوانیم به طرز صحیحی از آن استفاده کرده و موجبات آسیب به خود و دیگران را فراهم کنیم. پس کاملاً عقلانی به نظر می‌آید که قرآن باید به تبیین انسان بپردازد. جواد آملی درباره این موضوع می‌فرماید:

«از آنجاکه از مهم‌ترین رسالات قرآن، تبیین انسان است که در پرتو آن انسان تکمیل و تربیت می‌شود، باید تعریف انسان را از دیدگاه قرآن دانست (همان: ص ۱۳۷)».

۴. قرآن کریم در بعضی مواقع انسان را از چهارپایان نیز کمتر می‌داند و آنها را در بدترین مسیر معرفی می‌کند^۱ (همان: ص ۱۳۸) و این نشان‌دهنده آن است که امکان رسیدن به ملکوت اعلی برای انسان و همچنین تنزل به بدترین و پایین‌ترین مقامات نیز برای او وجود دارد. با توجه به مطالبی که بیان شد می‌توان نتیجه گرفت که خداوند متعال به‌عنوان خالق هستی، در قرآن کریم برای شناخت انسان به بالاترین مرتبه از شناخت او پرداخته است و از آنجاکه خداوند متعال صاحب علم و کمال مطلق است، بهترین مبنا برای شناخت انسان، قرآن کریم است که دارای برترین نگاه است.

ملاک انسانیت از دیدگاه قرآن

قرآن کریم بر اساس آیات ۱۴-۱۲ سوره مبارکه «مؤمنون»^۲ به تشریح نحوه خلقت انسان می‌پردازد:

۱. «أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ بِسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا...» (فرقان: ۴۴): «آیا گمان می‌بری بیشتر آنان می‌شنوند یا می‌فهمند؟! آنان فقط همچون چهارپایانند، بلکه گمراه‌ترند!».

۲. «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سَلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَبَارَكُ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (مؤمنون: ۱۴-۱۲): «... و ما انسان را از عصاره‌ای از گل آفریدیم، سپس او را نطفه‌ای در قرارگاه مطمئن [رحم] قرار دادیم، سپس نطفه را به‌صورت علقه [خون بسته]، و علقه را به‌صورت مضغه [چیزی شبیه گوشت جویده‌شده] و مضغه را به‌صورت استخوان‌هایی درآوردیم و بر استخوان‌ها گوشت پوشانیدیم، سپس آن را آفرینش تازه‌ای دادیم؛ پس بزرگ است خدایی که بهترین آفرینندگان است!».

۱. مراحل خلقت جسمانی انسان (از نطفه تا لحم)

این مراحل که بین انسان و حیوان مشترک است، سیر پیدایش انسان از ابتدایی‌ترین سطح مادی تا پیچیده‌ترین آن را تبیین می‌کند. براساس این مراحل شناخت انسان در بعد مادی و اشتراکی آن با حیوانات تشریح می‌شود.

۲. وجه تمایز انسان از حیوان

انسانی که در مراحل خلقت جسمانی خود با حیوانات مشترک است برای اینکه از حیوانات متمایز شود، پذیرای یک خلق جدید (خلق دیگر) می‌شود، به‌گونه‌ای که ذات لایزال الهی به سبب این خلق بر خود تبریک می‌گوید. حال سؤالی مطرح می‌شود که مگر این خلق جدید و خلق دیگر چیست که وجه تمایز انسان را از حیوانات و سایر موجودات مادی مشخص می‌کند؟

پاسخ این سؤال را نیز باید در قرآن جست‌وجو کرد. قرآن مبین در پاسخ به این سؤال در آیه ۲۹ سوره حجر^۱ آنچه موجب وجه ممیزه انسان از حیوان می‌شود را «روح» معرفی می‌کند. جوادی آملی این وجه ممیزه، یعنی همان «روح» را «فصل الفصول» انسان می‌داند و برای تبیین آن به‌گونه‌ای خلافاً از آیات ابتدای سوره مبارکه «الرحمن»^۲ استفاده می‌کند و در تشریح آن می‌فرماید:

«خداوند رحمان هم آن‌گونه که از نام او به‌عنوان حقیقت مطلق عالم برمی‌آید رحمت را آموزش می‌دهد و رحمت چیزی نیست جز قرآن و قرآن چیزی نیست جز فطرت، سرشت پاک الهی و خدا جو که در انسان به‌واسطه رحمت الهی قرار می‌گیرد تا انسان به‌صورت فطری آماده پذیرش دستورات الهی و حیات طیبه باشد و آنگاه خداوند انسان را خلق کرده و به‌واسطه تعلیم رحمت که همان قرآن است او را صاحب بیان می‌کند» (همان: ۱۳۸۹؛ صص ۱۴۳-۱۳۹).

براساس آیات مطرح‌شده، یعنی آیات ۱۴-۱۲ سوره مبارکه «مؤمنون» و ۴-۱ سوره مبارکه «الرحمن»، جوادی آملی نظریه «تفسیر انسان به انسان» که تعریفی نو و تازه است را در عین صحیح بودن با نگاه قرآنی بیان می‌دارند و انسان را «حی متأله» معرفی می‌کنند. نظریه «تفسیر انسان به انسان» از ابداعات بکر و بی‌نظیر جوادی آملی است که با اشراف کامل به حقایق قرآنی و معارف عرفانی، بساط این نظریه را گسترده و تا ژرفای آن پیش رفته و موشکافانه مسائل آن را تحلیل کرده است (همان: ص ۱۶).

۱. «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (حجر: ۲۹): «... هنگامی که کار آن را به پایان رساندم و

در او از روح خود (یک روح شایسته و بزرگ) دمیدم، همگی برای او سجده کنید!»

۲. «الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» (الرحمن: ۴-۱): «... خداوند رحمان، قرآن را تعلیم فرمود، انسان را آفرید و به او بیان را آموخت.»

حی متأله

مفهوم «حی متأله» مفهومی اساسی در بحث شناخت و تعریف انسان است که براساس معارف قرآنی قابل استنتاج و تبیین است. این مفهوم از دو بخش اساسی تشکیل شده است:

۱. «حی»: این قسمت از تعریف انسان، به جنس او اشاره دارد که جامع حیات گیاهی، حیوانی و انسانی است و فصل قدیم انسان را شامل می‌شود (منظور از فصل قدیم انسان به معنای تقدم در پیدایش و آفرینش است یعنی بعد جسمانی و حیات مادی انسان در سیر آفرینش مقدم بوده است). بر همین اساس می‌توانیم بگوییم «انسان حی است» (همان: ص ۱۵۰).

۲. «متأله»: این قسمت از تعریف اشاره به حد انسان دارد (حد تام) و مبین خداخواهی مربوط به خداشناسی و ذوب‌شدن در الوهیت «الله» است و فصل اخیر انسان را شامل می‌شود (منظور از فصل اخیر به معنای همان پیدایش جدید و نو است و به فصل الفصول یعنی اصل و اصالت انسان اشاره می‌کند). بر همین اساس، اصالت انسان و آنچه باعث وجه تمایز او از حیوانات و سایر موجودات می‌شود، «متأله» بودن انسان است که ریشه در روح انسان دارد و توانایی خداجویی بالفطره انسان را روشن می‌کند (همان: صص ۱۵۱ - ۱۵۰).

جوادی آملی در تشریح بیشتر مفهوم «حی متأله» این‌گونه می‌فرماید:

«در نگاه فطری و باطنی، همه انسان‌ها «حی متأله» هستند، یعنی حیات الهی و تأله ملکوتی در فطرت همه انسان‌ها نهادینه شده است» (همان: ص ۱۵۱).

براساس مطالب مطرح‌شده، حقیقت انسان با توجه به نظر جوادی آملی براساس مبنای قرآنی مشخص شد؛ انسانی که به‌عنوان «حی متأله» معرفی می‌شود برای دستیابی به غایت کمال خویش و ذوب در الوهیت «الله» نیازمند دو موضوع اساسی است. ایشان این دو موضوع اساسی را مراتب و ساختارهای وجودی انسان مطرح می‌کنند:

الف- مراتب وجودی انسان: بر پایه قرآن کریم انسان چندین لایه دارد. همان‌گونه که جهان هستی از ملک تا ملکوت اعلی، دارای عوالم چهارگانه ماده، مثال، عقل و اله است؛ وجود انسان نیز دارای مراتب چهارگانه مادی، مثالی، عقلی و الهی است (همان: ص ۱۶۵).

- مرتبه مادی: این مرتبه از وجود، همان وجودی است که گیاهان از آن بهره‌مند هستند که شامل تغذیه، نمو و تولید است (همان: ص ۱۶۶).

- مثالی: این مرتبه از وجود به مرتبه حیوانات اشاره دارد که شامل شهوت و غضب می‌شود و خداوند متعال در قرآن کریم در وصف آنها می‌فرماید: «غذا می‌خورند و در بازار راه

می‌روند»^۱ (همان: ص ۱۶۶). عده‌ای از انسان‌ها در این مرتبه متوقف می‌شوند و زندگی خود را در شهوات به معنای تمایلات و در غضبات خود می‌گذارند و بر اساس آیه مذکور، مانند کسانی هستند که فقط به خوردن می‌پردازند و در بازار دنیا تمایلات خود را جست‌وجو می‌کنند.

- عقلی: این مرتبه از مراتب وجود، به وجود عقلی انسان اشاره دارد و به سه دسته تقسیم می‌شود: «مادی‌گرایان»، افرادی که فقط از عقل خود برای نیل به اهداف مادی و دنیوی استفاده می‌کنند و چون خداوند را فراموش می‌کنند، خودشان را نیز فراموش کرده و جزء گروه فاسقین می‌شوند؛^۲ «صاحب ادراک»، این مرتبه ناظر به وجود عقلی انسان است که صاحب ادراک و رأی است و انسان با این مرتبه از هستی خود، با معارف الهی مرتبط می‌شود و برای خود تصمیم عاقلانه می‌گیرد؛ «مرتبط با معارف الهی»، در این مرتبه عقل در جایگاهی قرار می‌گیرد که توانایی ذاتی و بالقوه را برای وصول به معارف الهی دارد و با به‌کارگیری صحیح آن انسان می‌تواند به معارف عمیق الهی دست پیدا کند (همان: ص ۱۶۶).

- الهی: این مرتبه بالاترین مرتبه وجودی انسان است که همان «امانت الهی» است و به «فصل‌الفصول» انسان اشاره دارد و خداوند کریم در قرآن مبین این‌گونه می‌فرماید که: «افرادی هستند که به‌واسطه عدم در نظر گرفتن امانت الهی و ظلم به این امانت الهی، به خودشان ظلم می‌کنند».^۳ بزرگ‌ترین ظلمی که انسان می‌تواند به خود کند این است که این امانت الهی که خداوند در مراتب وجودی او به ودیعه قرار داده است را، به دلیل فراموش کردن خداوند، از یاد ببرد و با از یاد بردن خداوند و خویش در گروه فاسقان قرار بگیرد (همان: صص ۱۶۷ و ۱۶۸).

ب- ساختارهای وجودی انسان: خداوند حکیم بر اساس اینکه انسان را «حی متأله» آفریده است او را صاحب مراتب وجودی قرار داده و برای طی کردن این مراتب وجودی بر اساس عدالت خود، انسان را از ساختارهای وجودی بهره‌مند کرده است که عبارت‌اند از:

- حیات: این ساختار وجودی که با بالاترین مرتبه وجودی (حی متأله) مرتبط است، هماهنگ‌کننده دو ساختار وجودی دیگر است. حیات هماهنگ‌کننده علم و قدرت، برای رسیدن به بالاترین مرتبه وجودی است (همان: ص ۱۹۲). طباطبایی پس از تقسیم موجودات به موجودی که در مقابل محسوسات تغییر حال نمی‌یابد (مانند جماد) و موجودی که در برخورد با محسوسات دگرگون می‌شود (مانند انسان، حیوان و نبات) می‌فرماید: «فَالْحَيَاءُ نَحْوُ جُودٍ يَتَرَشَّحُ عَنْهُ الْعِلْمُ

۱. «يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ» (فرقان: ۷).

۲. «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (حشر: ۱۹): «...و همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آنها را به «خودفراموشی» گرفتار کرد، آنها فاسقان‌اند».

۳. «لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (بقره: ۵۷).

وَ الْقَدْرَةَ؛ بنابراین، حیاتی که در انسان و حیوان هست را مبدأ علم و قدرت معرفی می‌کند (طباطبایی، ۱۴۱۲ ق: ج ۱، ص ۴۲۲).

- علم: این ساختار وجودی متناسب با مرتبه وجودی عقل بوده و قوای بینشی را شامل می‌شود؛ قوای حس، خیال، وهم و عقل. نازل‌ترین و فرعی‌ترین قوه بینشی انسان قوه حس است که به‌طور مستقیم در ارتباط با عالم ماده و مادیات است. بالاتر از قوه حس، قوه خیال است که خزانه‌ای برای گردآوری مدرکات قوه حس است. قوه خیال را رابط بین محسوسات و معقولات نیز می‌نامند. قوه وهم و وظیفه درک معانی جزئی را دارد و کاری به‌صورت و کلیات ندارد. قوه عقل بالاترین قوه بینشی انسان است و درک کلیات را بر عهده دارد و شامل عقل نظری و عقل عملی است (همان، ۱۳۸۹: صص ۱۹۵-۱۹۳). ادراکات به‌کمک این قوا از پایین‌ترین سطح خود تا عالی‌ترین سطح آن صورت می‌پذیرد و انسان می‌تواند بر اساس ادراکات خود به سمت «متأله» بودن خود حرکت کند.

- قدرت: این ساختار وجودی مرتبط با مراتب وجودی مادی و مثالی است که شامل «تمایلات انسانی» و «توانایی‌های انسانی» است. «تمایلات انسانی» که از غضب و شهوت انسان سرچشمه می‌گیرند (همان، ۱۳۸۹: صص ۱۹۶ و ۱۹۷) و «توانایی‌های انسانی» که شامل «استعمار و تسخیر» است. خداوند متعال در بحث درباره‌ی توانایی‌های انسان به دو عامل استعمار و تسخیر اشاره می‌کند:

۱. استعمار: به معنای استفاده مفید و بجا از عالم ماده در راستای نیل به اهداف الهی است که خداوند متعال در قرآن کریم ذیل آیه ۶۱ سوره مبارکه «هود» به آن اشاره کرده است.^۱
۲. تسخیر: در اینجا نیز انسان به دو شیوه و یا دو امکان می‌تواند در طبیعت و عالم مادی اعمال قدرت و نفوذ خود را نشان دهد: الف) نظم جهانی، خداوند متعال بر اساس نظامی که در جهان قرار داده است امکان نفوذ و تسخیر در عالم را برای انسان فراهم کرده است؛^۲ ب) قدرت داده‌شده به انسان، انسان بر اساس قدرتی که دارد می‌تواند در عالم ماده نفوذ کرده و آن را به تسخیر خود درآورد (همان، ۱۳۸۹: صص ۲۰۶-۱۹۸).

روش تحقیق

در پژوهش و نوشتار حاضر روش تحقیق از نوع کیفی و کتابخانه‌ای بود. برای جمع‌آوری اطلاعات به منابع غنی و اصیل اسلامی و روان‌شناختی مراجعه شد و با تأکید بر نظر جوادی آملی به تحلیل

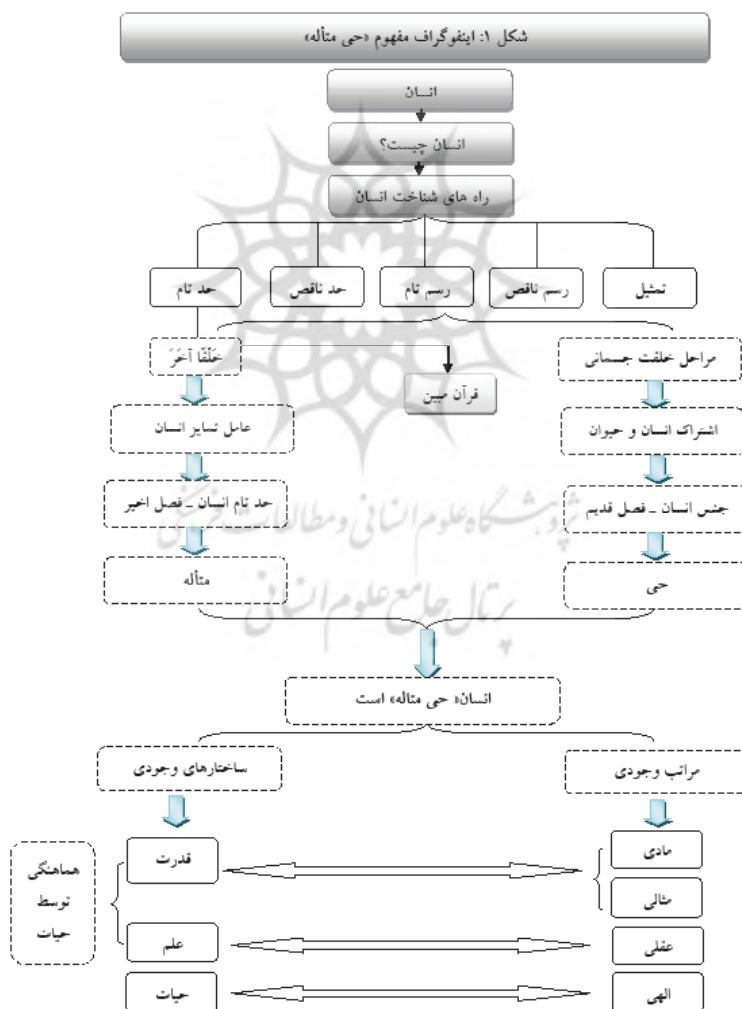
۱. «هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا» (هود: ۶۱).

۲. «أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» (لقمان: ۲۰).

کیفی مطالب پرداخته شد. در این روش منابع کتابخانه‌ایی دست اول با توجه به موضوع پژوهش انتخاب شد و سپس با مطالعه دقیق آنها، از مباحث اساسی و اصلی مطرح شده در هر کدام از منابع فیش برداری شده و به تدوین مقاله پرداخته شد.

یافته‌ها

براساس مطالب مطرح شده، می‌توان خلاصه یافته‌ها را به صورت شکل زیر مدون کرد. همان‌طور که در اینفوگراف مشخص شده است برای تبیین مفهوم «حی متاله»، باید از سؤال اساسی با عنوان «انسان چیست» آغاز کرد و براساس معارف قرآنی به دنبال پاسخی در حدّ تام برای این موضوع بود.



در راستای تبیین هرچه بیشتر اینفوگراف بالا می‌توان این‌گونه به توضیح پرداخت که پس از بیان سؤال «انسان چیست؟»، راه‌های شناخت انسان مطرح می‌شود که خود از پنج محور اصلی تشکیل شده است و در قرآن کریم به بهترین نوع از شناخت انسان که «حد تام» است، پرداخته شده است. جوادی آملی براساس قرآن کریم، برای شناخت حد تام انسان به تشریح دو مؤلفه «حی» و «متأله» می‌پردازد و پس از آن مشخص کردن حقیقت انسان با «عنوان حی متأله» به تبیین چهارگانه مراتب وجودی و سه‌گانه ساختارهای وجودی می‌پردازد که همان‌طور که در اینفوگراف ذکر شده مشخص شده است، مراتب وجودی مادی و مثالی با ساختار وجودی قدرت، مرتبه وجودی عقلی با ساختار علم و مرتبه وجودی الهی با ساختار حیات هماهنگی دارد و دو ساختار وجودی علم و قدرت توسط ساختار وجودی حیات با یکدیگر هماهنگ می‌شوند.

نتیجه‌گیری

۱. هدف از پژوهش و نوشتار حاضر تبیین و تشریح حقیقت انسان با تأکید بر مفهوم «حی متأله» براساس نظریه تفسیر انسان به انسان جوادی آملی است. موضوع انسان و ارائه یک تعریف اساسی از آن به‌عنوان یکی از موضوعات اساسی علوم انسانی و به‌ویژه روان‌شناسی از دیرباز مطرح بوده است. روان‌شناسی به‌عنوان علم مطالعه رفتار و فرایندهای ذهنی (اتکینسون همکاران، ۱۳۸۸: ص ۴۲)، به بررسی این دو موضوع اساسی در زندگی انسان می‌پردازد. مکاتب مختلف روان‌شناسی از روان‌کاوی تا پدیدارشناختی براساس نگاه خود به حقیقت انسان تعریف خاصی را از انسان ارائه داده و بر همین اساس، به مطالعه انسان پرداخته‌اند.

۲. مکاتب روان‌شناسی معاصر در تعریف انسان از نگاه‌های متعدد و متکثری بهره‌مند هستند. فروید به‌عنوان بنیان‌گذار مکتب روان‌کاوی انسان را «حیوان غیرقابل اعتماد» معرفی می‌کند و ابراهام مازلو به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین روان‌شناسان حوزه پدیدارشناختی با نگاهی انسان‌گرایانه تعریف خود از انسان را در حیطه مادی متوقف کرده و آن را براساس یک نگاه اقتصادمحوری عرضه می‌کند.

۳. سؤال اساسی اینجا مطرح می‌شود که چگونه از یک حقیقت واحد به نام «انسان» برداشت‌های متفاوتی ارائه می‌شود (حسین‌زاده، ۱۳۹۰: ص ۱۲۹). همچنین، این تعاریف متعدد باعث شده است تا انسان به‌جای برخورد حاضرانه با خود به برخورد غایبانه با خویش بپردازد (ظاهرزاده، ۱۳۹۰: ص ۱۸) و سه سؤال اساسی مطرح‌شده در مقدمه این نوشتار از نگاه روان‌شناختی پاسخی جامع و صحیح نداشته باشد.

۴. یکی از سؤالات اساسی در این نوشتار این بود که «مراتب شناخت بر چه اساسی قابل تبیین

است؟». برای پاسخ به این سؤال می‌توان گفت مراتب شناخت در پنج حوزه قابل تبیین است: تمثیل، رسم ناقص، رسم تام، حد ناقص و حد تام. تمثیل ضعیف‌ترین مرتبه شناخت و حد تام بالاترین آن را شامل می‌شود که حد تام به بررسی ذاتیات خود شیء با موضوع می‌پردازد (جوادی آملی، ۱۳۸۹: صص ۱۳۵ و ۱۳۶).

۵. امکان شناخت انسان به‌صورت جامع و صحیح زمانی وجود خواهد داشت که در شناخت انسان به «حد تام» آن پرداخته شود و این امر قابل وصول نخواهد بود مگر زمانی که به معارف قرآنی رجوع شود؛ چراکه قرآن کریم در حین بهره‌مندی از طراوت و تازگی، مؤید و تبیین‌کننده هر چیزی است و یکی از رسالت‌های اصلی قرآن کریم براساس حکمت و علم مطلق الهی، تبیین حقیقت انسان است تا انسان بتواند مراتب کمال خود را بشناسد و در راه آن گام بردارد (همان، ۱۳۸۹: صص ۱۳۶ و ۱۳۷).

۶. با توجه به اینکه برای شناخت انسان در «حد تام» او باید به معارف قرآنی رجوع کرد، قرآن کریم در آیات ۱۴-۱۲ سوره مبارکه «مؤمنون» و آیات ۴-۱ سوره مبارکه «الرحمن» از حقیقت انسان پرده برداشته و جوادی آملی به‌صورتی خلاقانه حقیقت انسان را با تأثیری از این آیات با عنوان «حی متأله» تعریف می‌کند. انسان به‌عنوان «حی متأله»، براساس جنس خود که قدیم بوده و با سایر حیوانات و نباتات مشترک است «حی» است و براساس «فصل الفصول» خود که وجه تمایز او از سایر حیوانات و نباتات است «متأله» تعریف می‌شود. «متأله» به معنای ذوب در الوهیت «الله» به‌صورت فطری در تمامی انسان‌ها وجود دارد و فصل اخیر و حد تام انسان را نشان می‌دهد (همان، ۱۳۸۹: صص ۱۵۲-۱۳۸).

۷. انسان به‌عنوان «حی متأله» برای نیل به حد تام خود، یعنی ذوب در الوهیت «الله»، نیازمند «مراتب» و «ساختارهای» وجودی خاصی است. مراتب وجودی انسان عبارت‌اند از: مادی، مثالی، عقلی و الهی (همان، ۱۳۸۹: صص ۱۶۸-۱۶۶). ساختارهای وجودی انسان نیز شامل حیات، علم و قدرت هستند. ساختار حیات، هماهنگ‌کننده دو ساختار علم و قدرت است (همان، ۱۳۸۹: صص ۱۹۸-۱۹۲). برای دستیابی به مراتب مادی و مثالی خداوند ساختار وجودی «قدرت» را در انسان به ودیعه نهاده است که این ساختار خود شامل دو مؤلفه استعمار و تسخیر است (همان، ۱۳۸۹: صص ۲۰۶-۱۹۶). برای نیل به مرتبه عقلی خداوند متعال ساختار «علم» را در انسان به ودیعه نهاده است (همان، ۱۳۸۹: صص ۱۹۵-۱۹۳) و ساختار «حیات» به‌عنوان هماهنگ‌کننده دو ساختار دیگر شرایط و موجبات نیل به مرتبه الهی را برای انسان فراهم می‌آورد.

۸. براساس مطالب مطرح‌شده و با توجه به مفهوم «حی متأله» که اساسی‌ترین مفهوم نظریه

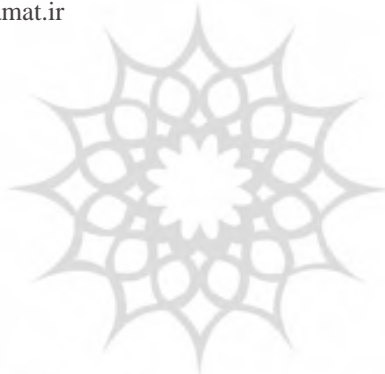
انسان به انسان جوادی آملی است، می‌توان این‌گونه نتیجه‌گیری کرد که برای شناخت انسان باید به مطالعه انسان «به ما هو انسان» پرداخت و این امر موجب نمی‌شود مگر با رجوع به منبع مطلق وحی، یعنی قرآن کریم. رجوع به قرآن کریم، به معنای رجوع به خالق هستی، بهترین و جامع‌ترین تعریف را در عین صحت و تازگی به ما ارزانی می‌دارد. اگر به جای رجوع به قرآن کریم، به منابع ناقص و بعضاً نادرست عقل تجربی رجوع کردیم، آنگاه انسان را «به ما هو حیوان» مطالعه کرده‌ایم و این تنها دستاورد تمدن غرب را پذیرفته‌ایم. با پذیرفتن حقیقت انسان به‌عنوان حیوانی خطرناک و غیرقابل اعتماد، در دور باطل ایجادشده توسط تمدن غرب دوران می‌کنیم و راه تفکر را بر خود خواهیم بست و در این صورت امیدی به تحول در هیچ زمینه‌ای نخواهد بود، چراکه تمدن غرب امروز در یک جهالت فکری مدرن به‌سر می‌برد. تمدنی که نگاهش به انسان در مادیات خلاصه می‌شود نمی‌تواند برای انسان برنامه‌ی حیات بخش طراحی کند و آن زمان که به مطالعه رفتار و فرایندهای ذهنی انسان می‌پردازد، انسانی را مطالعه می‌کند که در بعد حیوانی‌اش معنا شده است و او را از هرگونه منبع وحیانی و مطلق، منقطع در نظر می‌گیرد. آیا با این نگاه می‌توان در عرصه روان‌شناسی تحولی ایجاد کرد؟ برای تحول در عرصه علوم انسانی ابتدا باید مفهوم دو موضوع علم و انسان مشخص شود. در این نوشتار تلاش شد تا مفهوم انسان براساس نگاه مبنایی به قرآن کریم با نگاه ویژه علامه جوادی آملی تبیین و تشریح شود. امید است با توجه به حرکت صورت‌گرفته در عرصه تحول علوم انسانی در این مرحله از عصر انقلاب اسلامی پژوهش و تحقیقات بیشتری بر روی مبانی علوم انسانی و به‌ویژه روان‌شناسی صورت پذیرد، تا به فضل الهی موجبات این تحول مهیا شود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. اتکینسون، ریتا ال و همکاران. ۱۳۸۸. متن کامل زمینه روان‌شناسی هیلگارد. ترجمه براهنی و بیرشک و بیک و زمانی و شاملو و شهرارای و کریمی و گاهان. تهران. رشد. چاپ دوازدهم.
۳. جوادی آملی، عبدالله. ۱۳۸۹. تفسیر انسان به انسان. قم. اسراء. چاپ پنجم.
۴. حسین‌زاده، محمد. ۱۳۹۰. درآمدی بر معرفت‌شناسی و مبانی معرفت‌دینی. قم. مؤسسه آموزشی-پژوهشی امام خمینی (قدس سره). چاپ سوم.
۵. طاهرزاده، اصغر. ۱۳۹۰. خویشتن پنهان. اصفهان. لب‌المیزان.
۶. طباطبایی، سید محمد حسین. ۱۴۲۱ق. المیزان فی تفسیر القرآن. قم. مطبوعات اسماعیلیان.
۷. عباسی، حسن. تابستان ۱۳۹۱. «سلسله مباحث تجاوز به ذهن». اندیشکده یقین

www.kolbeh-keramat.ir



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی